



- در وضعیتی که قرار داریم ● دین آزادیبخش نوشتار وی مزیم است
- برنامه های سیاسی : حکومت مطلقه ، مشروطیت و جمهوریت
- نگرشی بر تحولات رژیم حقوقی در بانی خزر
- جامعه پذیری ، سرمایه اجتماعی توسعه سیاسی
- جمعیت ، حتی ترین مانع توسعه سیاسی ● اسلام شناسی در ایران
- تا سرمایه داری هست - آثار مارکس خواندن نیاز دارد
- چرا به یک مانیفست جدید نیاز داریم
- از مانیفست دست بمانی - از مانیفست دست بافتی
- استعلا فاشی و روند ویسکی قوه قضائیه
- رویکرد سیاسی ● جو پرده دار به شمشیر می زند همه را
- کودتای و دیدار تصویر ● شهر امیرت
- نامه های یک شهر وند به رئیس جمهوری

۱۵

۴۰

مانیفست

علم و کلام

اجتماعی ● علمی ● بهداشتی ● اقتصادی

۷۶ صفحه قیمت: ۲۵ تومان

xalvat.com

مرتضی محیط : تا سرمایه داری هست ، آثار مارکس خواندن دارد
 + دانیل سننگر (بابک پاکراد) : چرا به یک مانیفست جدید نیاز داریم



xalvat.com

به نام خدا

- در وضعیتی که قرار داریم / دکتر علی خصوری ۴
- دین آزادی بخش نوشداروی مردم است / دکتر داور شیخاوندی ۱۰
- برنامه‌های سیاسی: حکومت مطلقه، مشروطیت و جمهوریت / مجید محمدی ۱۳
- به مناسبت صدوپنجاهمین سال بنیانه کمونیست / تا سرمایه داری هست آثار مارکس خواندن دارد / دکتر مرتضی محیط ۱۸
- چرا به یک مانیفست جدید نیاز داریم / دانیل سینگر / ترجمه بابک پاکزاد ۱۸
- نگرشی بر تحولات رژیم حقوقی دریای خزر / دکتر داود هرمیداس باوند ۲۳
- جامعه‌پذیری، سرمایه اجتماعی توسعه سیاسی / رضا استاد رحیمی ۲۹
- جمعیت، جدی‌ترین مانع توسعه / دکتر حمید طراوتی ۳۵
- جامعه و اندیشه جوان / مهندس مهدی فریور ۴۲
- آرمانشهر دست نیافتنی، آرمانشهر دست یافتنی / امیر موسوی ۴۳
- اسلام شناسی در ایران / فرزین ظفوری ۴۵
- استقلال قاضی و روند وابستگی قوه قضائیه / عیسی نظری ۴۸
- دوپینگ سیاسی / رحیم حیدریگی ۵۰
- کره جنوبی در راه بازگشت به جهان سوم / ترجمه سلامت رنجبر ۵۱
- جهان نیز می‌تواند مبارزه کند و پیروز شود / ترجمه منوچهر بصیر ۵۳
- بازپروزی ایرانی / مهرک کمالی ۵۶
- چوپرده‌دار به شمشیر می‌زند همه را / مهندس شیرین صوراسرافیل ۵۸
- بدهی‌های کهنه، دیکتاتوری را پس از ۳۴ سال به زانو درآورد / نوام چامسکی / سلامت رنجبر ۶۰
- کودکان و دنیای تصویر - تفاوت‌های جنسی در فعالیت‌های گروهی / دکتر فاطمه قاسم زاده ۶۴
- شهر اینترنت / ترجمه دکتر سوسن وکیل زاده ۶۷
- طرح یادداشت‌هایی برای دو صفحه خالی / حمیدرضا وختاب ۷۲
- نامه‌های یک شهروند به رئیس جمهوری / مشکله اخلاقی جوانان / دکتر حاتم قادری ۷۴

داه استاندارد بین‌المللی: ISSN 1023 - 2605



اجتماعی • علمی • بهداشتی • اقتصادی

سال هشتم - شماره چهارم - شهریورماه ۱۳۷۷

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: دکتر سیاوش گوران

سر دبیر: فیروز گوران
دبیر تحریریه: سیمین دخت نراقی
مدیر اجرایی: محمد رضا رضازاده

مفحه‌آرا: آسانا محبتین
طرح‌های متن: پژمان رحیمی‌زاده - حمیدرضا وصاف

حروف‌چینی: جامعه سالم ۸۲۷۶۵۸۴
لیتوگرافی رنگی و متن: علیرضائی‌فر ۶۷۴۶۳۳
چاپ متن - رنگی: اتاق چاپ ۳۱۱۷۴۴۵
صحافی: اتاق چاپ ۳۱۱۷۴۴۵

تحریریه جامعه سالم
کوی نصر (گیشا) خیابان ۲۱ - پلاک ۱۴
کد پستی: ۱۴۴۷۷ صندوق پستی: ۴۵۱۱ - ۱۵۸۷۵
تلفن و فاکس: ۸۲۷۶۵۸۴

نقراش مطرح شده لزوماً نظر ماهنامه نیست
نقل مطالب با ذکر مأخذ و نام نویسنده مانعی ندارد



طرح‌روی جلد از: پژمان رحیمی‌زاده
انشاره دارد به محتوای مقاله در
وضعیتی که قرار داریم (مفحه ۴)



سخن گفتند و با استقبال پرشور جمعیت شرکت‌کننده روبرو شدند. متن سخنرانی آنها سپس در شماره‌ی ماه مه مجله‌ی مانلی ریویو به چاپ رسید. در اروپا نیز کنفرانس بزرگی تشکیل شد که قرار است متن سخنرانی‌ها و بحث‌های آن در این باره در چندمین جلد به چاپ رسد.

متن انگلیسی مانیفست برای چندمین بار لاقلاً توسط دو انتشاراتی - ورسو و مانلی ریویو - به همین مناسبت انتشار یافت. چاپ ورسو پیشگفتار مبسوطی از مورخ نامدار انگلیسی آریک هابسبام دارد و چاپ مانلی ریویو پیشگفتارهایی از سوئیزی، گلداف و میکسز وود.

در تمام این بحث و گفتگوها یک پرسش اساسی به چشم می‌خورد و آن این است که: آیا مانیفست پس از گذشت ۱۵۰ سال هنوز اعتبار دارد؟

در این نوشته‌ی کوتاه من قصد ندارم پاسخ به این پرسش بنیانی را از زبان سوسیالیست‌های شرکت‌کننده در کنفرانس‌های فوق و یا طرفداران دیدگاه مارکس بدهم چرا که وارد شدن در آن بحث سخن را به درازا خواهد کشاند. در عوض، آنچه در اینجا خواهم آورد نظر یکی از

اسال، صد و پنجاهمین سال انتشار بنیانی کمونیست است. به همین مناسبت، در جاهای مختلف جهان از جمله، اروپا و آمریکا مراسمی برپا گردید. مقاله‌ها به رشته تحریر در آمد و اظهار نظرهای فراوانی شد. کنفرانس پژوهشهای سوسیالیست که هر سال اواخر ماه مارس یا اوایل آوریل در نیویورک برگزار می‌گردد، نخستین نشست عمومی خود را روز ۲۱ مارس به همین موضوع اختصاص داد. در این گردهمایی بزرگ و پرشکوه، سوسیالیست‌های

نامداری چون پال سوئیزی، هری گلداف، سمیرا مین، اعجاز احمد، دانیل سینگر و ایلن وود

بمناسبت صد و پنجاهمین سال انتشار «بنیانی کمونیست»

تا سرمایه داری هست آثار مارکس خواندن دارد

دکتر مرلی میخیت - نیویورک

xalvat.com

چرا به یک مانیفست جدید نیاز داریم

دانیل سینگر - ترجمه: بابک پاکزاد

ما به یک مانیفست جدید نیاز داریم. نه یک نسخه قدیمی، نه یک برنامه یا تمام جزئیات. بلکه یک پروژه، چشم‌اندازی از جامعه‌ای دیگر، چیزی که گواهی دهد تاریخ به پایان نرسیده و آینده‌ای در فراسوی سرمایه‌داری وجود دارد. نیاز ما به یک مانیفست جدید حیاتی است چرا که فقدان آن به حربه اصلی دشمنان بدل شده است. (هیچ راه دیگری وجود ندارد) این است شعاری که ماشین تبلیغاتی عظیم و قدرتمند آنها بر آن تکیه کرده است. باید این مسأله را با یک مقایسه ساده روشن تر کنیم.

سال ۱۹۶۸ سال شورش جوانان بود. منشاء و الهام‌بخش این جنبش که از برکلی تا توکیو را

بازگشته‌ایم و باید آن را قبول کنیم زیرا هیچ راهی برای خروج از آن وجود ندارد. و درست به همین دلیل است که زنده کردن مجدد پروژه چشم‌انداز و درکل یک آلترناتیو از اهنیتی حیاتی برخوردار است. من وانمود نمی‌کنم که راه‌حلهای بسته‌بندی شده‌ای دارم اما شخصاً این مخاطره را به جان می‌خرم چرا که به عقیده من اگر چپ غربی بخواهد بار دیگر نقش تاریخی خویش را ایفا کند باید به صورتی اجتناب‌ناپذیری در آینده نزدیک با امور درگیر شود. نخستین مسأله‌ای که باید با آن دست و پنجه نرم کنیم، فرآیند ناپذیر شدن تدریجی کاره است. ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که تأثیر نوع تکنولوژیک در افزایش تولید به معنای بی‌کاری گسترده و قطعی شدن هرچه بیشتر جامعه است که به ظهور فشر جدیدی به نام کارگران بی‌چیز انجامیده. اینکه آنچه مارکس در دیدن زمان کار دیگری نامیده، منبای بدبختی آور و نکبت‌باری برای محاسبه ثروت است امروز حقیقتی تر

در برگیرنده بود شورش دانشجویان و کارگران فرانسوی در ماه مه بود که یادآوری می‌کرد اوضاع در دورانی که عصر طلایی سرمایه‌داری نامیده می‌شود چندان به سامان نیست. هنوز سیستم به حیات خویش ادامه می‌داد و جالب است به خاطر آوریم در آن زمان، از آن تحت لوای شعار (هیچ راه دیگری وجود ندارد) دفاع نمی‌شد بلکه این‌طور موضوع را مطرح می‌کردند که سرمایه‌داری به راز رشد بنایدار دست یافته است چرا باید جامعه‌ای را نابود کرد که مدیریت آن به گونه‌ای است که می‌تواند از بدترین فجایع جان سالم بدر برده و خود را خلاص کند؟ جامعه‌ای که در آن مدیریت کینزی جایگزین قوانین انعطاف‌ناپذیر بازار و صفوف طولانی بیکاران جای خود را به حمایت‌های اجتماعی دولت داده است. و همه این‌ها چقدر عجیب به نظر می‌رسند اما امروز دیگر هیچ کس سعی نمی‌کند درباره سرمایه‌داری با چهره انسانی سخن بگوید. روشن است، ما به قانون جنگل



xalvat.com

اضافی» را پیدا می‌کند و آغاز به مطالعه‌ی آنها می‌کند.

جان کسیدی، نتیجه‌ی این مطالعات را به صورت مقاله‌ای در می‌آورد که مجله‌ی پرتیراژ نیویورکر آنرا زیر عنوان «متفکر آینده: بازگشت کارل مارکس» در شماره ۲۷ - ۲۰ اکتبر خود به چاپ می‌رساند. و من بخشهای وسیعی از مقاله‌ی فوق را به عنوان یک پاسخ به پرسشی که در ابتدای این نوشته مطرح کردم در زیر می‌آورم. در این مقاله می‌خوانیم:

«مارکس پژوهشگر نظام سرمایه بود و باید به این مفهوم درباره‌ی او قضاوت کرد. بسیاری از تضادهایی را که در سرمایه‌داری نوع ویکتوریایی مشاهده کرد و دولتهای اصلاح‌طلب بعدی توانستند آنها را جایجا کنند، یا التیام بخشند، دوباره، همچون ویروس‌های تغییر شکل‌یافته‌ای سر بر آوردند. مارکس در جاهانی که خواننده را خسته نمی‌کند، جملاتی درباره‌ی جهانی

شدن سرمایه، نابرابری، فساد سیاسی، انحصار، پیشرفت تکنولوژی، سقوط فرهنگ جامعه‌ی بشری و زندگی

اعصاب خردکن عصر مدرن می‌نویسد که انسان را در جای خود می‌خکوب می‌کند؛ مسائلی

زنده کند و همی آنها را به صورت یک مدل پیوسته به هم درآورد». این دوست سپس با قیافه‌ی جدی‌تری ادامه می‌دهد: «من بطور قطع قانع شده‌ام که شیوه‌ی برخورد مارکس به سرمایه‌داری صحیح‌ترین شیوه‌ی ممکن است».

جان کسیدی ادامه می‌دهد: «من برآستی از سخنان دوستم شگفت‌زده شده بودم چرا که، در سال‌های دهه‌ی ۱۹۸۰ با هم در آکسفورد درس خوانده بودیم و در آن موقع جو فکری دانشگاه سخت تحت تأثیر نوشته‌های جان مینارد کینز بود که نظریات مارکس را «مشتی فریب و نیزنگ پیچیده» و «کمونیسم را توهین به شعور انسان» می‌دانست».

با این همه، نویسنده به این نتیجه می‌رسد که اگر کسی با معلومات دوست قدیمی او و تجربه وسیع‌اش در وال استریت و آشنایی عمیق او، با اقتصاد و گلوبال، چیزهایی با ارزش در نوشته‌های مارکس یافته باشد. این آثار باید به خوانندش بیارزد. بنابراین در کتابفروشیهای دست دوم نیویورک، به دنبال کتاب‌های مارکس می‌گردد و از جمله «کاپیتال»، «مانیفست»، «ایدئولوژی آلمانی»، «هیجدهم پرومر لوتی بناپارت» و نوشته‌های اولیه مارکس و «تئوری‌های ارزش

استراتژیست‌های سطح بالای وال استریت درباره‌ی برخی نوشته‌های مارکس و از جمله مانیفست است.

جان کسیدی (Jhon Cassidy) فارغ‌التحصیل دانشگاه آکسفورد در رشته اقتصاد است. او سالهاست که مشغول تعیین استراتژیهای سرمایه‌گذاری یکی از مؤسسات بزرگ وال استریت در نیویورک بوده است. تاپستان گذشته، هنگامی که او مشغول لذت بردن از تعطیل آخر هفته در خانه پیلانی و مجلل دوست خود در منطقه اعیان‌نشین لونگ آیلند در حومه‌ی نیویورک است به مسئله‌ای برمی‌خورد که موجب شگفتی او می‌گردد. این دوست که اهل انگلیس و همکلاس دانشگاه آکسفورد اوست، از افراد سرشناس بازار مالی لندن بوده و اکنون در مقامی بالاتر، در وال استریت مشغول به کار است. او ضمن آبتنی در استخر با لحنی ساده به جان کسیدی می‌گوید: «هرچه بیشتر در وال استریت می‌مانم بیشتر قانع می‌شوم که کارل مارکس درست می‌گفت». جان کسیدی می‌نویسد: «ابتدا فکر کردم این دوست دارد با من مزاح می‌کند. دوست او اما بطور جدی ادامه می‌دهد: «یک جایزه نوبل منتظر کسی است که نظریات مارکس را دوباره

از درآمد نیمی از جمعیت جهان در سال ۱۹۹۶ بیشتر بوده است. این تفاوت‌های فاحش فقط جنبه‌ی سین‌المللی ندارد. درآمد یک بورس‌باز ساکن نیویورک در عرض چند هفته معادل ۱۵۰ هزار سال درآمد یک آمریکایی با حقوق متوسط است. و به همین ترتیب قطعی شدن جامعه شدت بیشتری به خود می‌گیرد. در چنین جامعه‌ای عدالت‌خواهی یا جستجوی برابری باید در قلب هر پروژه پیشرو نقش بسته باشد.

این جستجو موضوعات زیادی را دربر گرفته و کار زیادی می‌طلبد و در پی آن پایان استثمار قرار دارد. این به معنای آن است که ما نمی‌توانیم از قبل آنچه جهان سوم نامیده می‌شود زندگی کنیم. این به معنای آن است که باید به ریشه‌ای‌ترین و کهنه‌ترین نوع استثمار یعنی استثمار زن توسط مرد حمله برد. عدالت‌خواهی برخلاف آنچه گفته‌اند به معنای یک‌شکلی و یکواختی نیست بلکه تلاشی است برای

ندارد) بکار برده می‌شود تا مردم را متقاعد کنند که مبارزه امری بوج و بیهوده است. از این رو ما باید به آنها خاطرنشان سازیم هنوز دولت - ملت حوزه‌ای است که مبارزه برای تحول بنیادی جامعه باید از آن آغاز گردد. یا براساس این عبارت از مانیفست «پروفتاریای هر کشور البته باید نخست با بورژوازی داخلی دست و پنجه نرم کرده و مسائل خود را با آن حل کند. اما این تنها نیمی از داستان است. سوسیالیسم نیز درست شیوه سرمایه‌داری تمایل به فراگیر شدن در سراسر جهان دارد از این رو انترناسیونالیسم تنها پاسخ هوشمندانه به روند جهانی شدن است. این امر ضرورتی فوری برای جنبشهای کارگری کشورهای مختلف اتحادیه اروپاست. اما در عین حال نیز باید در سراسر جهان از نو زنده شود. نبرد نهایی در کل سیاره بوقوع خواهد پیوست و از پاریس تا بکن و از مشول تا سیاتل را در بر می‌گیرد. مسأله سوم، برابری است. ما در جهانی زندگی می‌کنیم که در آن ثروت ۴۴۸ میلیارد

از ۱۵۰ سال پیش جلوه می‌کند. آنچه مسلم است این است که ما ابزارهای تکنولوژیکی را در اختیار داریم تا به گونه‌ای دیگر زندگی کنیم بنابراین اگر نویدات نه براساس ارزش مبادله یا میزان سنگینی کیفی‌های جیبی بلکه براساس آندسته از نیازهای اجتماعی تعیین شود که مردم به صورت دمکراتیک درباره‌ی آنها تصمیم‌گیری می‌کنند، می‌توانیم در حین رشد اقتصادی اجتماعی در وضعیت زیست‌محیطی معادل، بیکاری را محو و میزان ساعات کار در هفته را کاهش دهیم. در عمل نیز در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری ما توانستیم کاهش کارهای سنگین، طاقت‌فرسا و خطرناک را آغاز کنیم که بتدریج به از میان برداشتن مرز میان کار و اوقات فراغت خواهد انجامید.

مسأله دومی که با آن مواجهیم روند جهانی شدن است در اینجا کار ما مضاعف است. جهانی شدن اغلب بجای شعار معروف (هیچ راه دیگری وجود

xalvat.com

است... مارکس یک تقلیل‌گرای خام نبود اما به این مسئله اعتقاد داشت که آنچه در نهایت تعیین‌کننده‌ی باورها و شیوه‌های برخورد انسانها با مسائل است همانا راه و روش سازماندهی تولید جامعه است. بطور مثال این نظام سرمایه‌داری است که انسانها را وامی‌دارد تسلیم حرص و آز پست و فرومایه شوند.

پرفسور هیکس سپس برای تأکید بر این نظر خود، جمله‌ی زیر را از دست‌نوشته‌های اقتصادی - سیاسی ۱۸۸۴ مارکس نقل قول می‌کند: «پول ارزش جهانشمول و خود پایای همه چیز است و از این رو ارزشهای واقعی و اصیل همه‌ی جهان، چه جهان انسانی و چه طبیعی را به یغما می‌برد... پول جوهر بیگانه‌شده‌ی کار انسان و هستی انسان است. این جوهر بیگانه‌شده بر او چیره می‌گردد و او آنرا می‌پرستد.» لحن کلام مارکس مسکن است قدری تند و شدید باشد، اما آیا حقیقت ندارد؟ به دگه‌های فروش مجلات نظر افکنید و ملاحظه کنید که پر از جملاتی با عنوان زیر است: پول، پول هوسمند، ثروت، قیمت. مشکل بتوان تلویزیون را روشن کرد بدون اینکه پک پند و اندرز مالی تشنیم و در باب کرامات و

آوازه شد! مطرح گردیده است و آن هم اینست: «احمق، موضوع اصلی اقتصاد است.» شیوه‌ای که مارکس، همین تئوری را در آن بیان می‌کند و «مفهوم ساتریالیستی تاریخ» یا «ماتریالیسم تاریخی» خوانده می‌شود، اکنون آنچنان مورد قبول عامه واقع شده که تحلیل‌گرانی چون کارویل این تئوری را بدون اینکه کوچکترین اشاره‌ای به مارکس کنند به کار می‌بندند. هنگامی که محافظه‌کاران استدلال می‌کنند که «دولت رفاه» محکوم به شکست است چرا که دست و پاگیر سرمایه‌گذاری خصوصی است، یا می‌گویند اتحاد شوروی از هم پاشید چرا که کارآیی سرمایه‌داری غرب را نداشت، دو واقع دارند از این استدلال مارکس استفاده می‌کنند که اقتصاد، نیروی محرکه‌ی تکامل انسان است. در واقع همانگونه که بسرجان هیکس (Sir John Hicks) اقتصاددان انگلیسی برنده‌ی جایزه نوبل سال ۱۹۶۹ خاطر نشان می‌کند، به تئوری تاریخ که می‌رسیم، مارکس هنوز تقریباً همه‌ی این قلمرو را در اختیار خود دارد، پرفسور هیکس می‌نویسد: «این یک مسئله خارقالعاده است که یکصد سال پس از نوشته شدن «کاپیتال»، آنچه به اندیشه‌های آن اضافه شده این همه ناچیز

که اقتصاددانان امروز تازه دارند به آنها فکر می‌کنند. بدون اینکه درک کنند، تازه در جا پای مارکس قدم برمی‌دارند.»

The next thinker: The Return of Karl Marx, The New Yorker, 20 - 27 Oct. 1997, p. 248.

نویسنده سپس ادامه می‌دهد: «مارکس مانند بسیاری از متفکرین دیگر، در سنین ۲۰ تا ۳۰ سالگی به اندیشه‌های خود دست یافت و مابقی عمر خود را صرف تکامل و گسترش این اندیشه‌ها کرده (همانجا صفحه ۲۵۰)

جالب است که این نویسنده بورژوا با واقع‌بینی و به درستی مارکس را به دو شقه‌ی «مارکس جوان» و «مارکس سالمند» تقسیم نمی‌کند بلکه بر این واقعیت آگاه است که پژوهشهای مارکس از سالهای اواسط دهه‌ی ۱۸۴۰ به بعد برای تکامل و گسترش دیدگاههای بنیانی دوره جوانی او بوده است. در ادامه‌ی مقاله می‌خوانیم: «پیش‌اساسی مارکس که در «ایدئولوژی آلمانی» مطرح شده، امروز دوباره توسط جیمز کارویل (J. Carvill) [سرپرست مبارزات انتخاباتی کلیتون که به دلیل موفقیت در کار خود فردی پر

اگر راه‌حلهایی پیشرو و عقلانی فراهم نکنیم خیلی عظیمی از مردم را که آماده حرکتند با راه‌حلهای واکنشی و غیرعقلانی تنها گذاشته‌ایم، از فرانسه جایی که زندگی می‌کنیم و از جایی که جبهه ملی ژان ماری لپین پیروزی دیگری در انتخابات بدست آورده هشدار می‌دهم شیخ گذشته یوای ابد دفن نشده است.

نهایت آنکه همه اینها چیزی نیست که تنها ذهن پارسی‌ها و اروپایی‌ها را به خود مشغول کند بلکه اگر نظری به آنچه پیرامونمان می‌گذرد بیاندازیم این بخشی از مبارزه مشترک ماست و به همین دلیل است که باید مقاله‌ام را با شعار فرانسه در زمستان ۱۹۹۵، آن زمستان سرشار از ناراضیاتی که انگیزه نویسی برای حرکت بود به پایان بوم "ovais, ovais" tous ensemble, tous ensemble همه با هم بیایند همه با هم هرچه زودتر حرکت را از دو سوی ایتانوس آغاز کنیم.

می‌نامم. واقعی بدلیل اینکه ریشه در مبارزات سیاسی اجتماعی واقعی امروز دارد. آرمانشهر بدلیل اینکه دشمنان ما، آرمانشهرگرایان را از هر تلاش برای رفتن به فراسوی مرزهای سرمایه‌داری منصرف می‌کنند.

در انتها برای مقاصد کوتاه‌مدت باید به سه نکته اشاره کنم. نخست آنکه وقتی از جامعه‌ای کاملاً متفاوت سخن می‌گوییم به معنای آن نیست که معتقدیم باید یک شبه به آن دست پیدا کنیم. این یک نسخه با دستورالعمل برای سوسیالیسم فوری نیست. ما می‌دانیم که راه درازی در پیش است اما تنها وقتی می‌توان قدم در این راه نهاد که چشم‌اندازی از جامعه‌ای کاملاً متفاوت داشته باشیم چشم‌اندازی که متحول و بازساز خواهد شد.

مسئله دوم توجه به این حقیقت است راه دراز به معنای آن نیست که وقت زیادی برای آغاز حرکت باقی مانده. با رشد و افزایش ناراضیاتی عمومی

از میان بردن ریشه‌های اجتماعی نابرابری که تحولات عمیق در مناسبات قدرت و مالکیت را طلب می‌کند و در همین حال ما را به موضوع چهارم یعنی دموکراسی رهنمون می‌شود.

آخرین و البته نه کم‌اهمیت‌ترین موضوع، مسأله دموکراسی است. دموکراسی ضروری است نه به خاطر جلوگیری از تکرار جنایتهایی که به نام سوسیالیسم صورت گرفته است بلکه بخاطر آنکه برای ما دموکراسی تنها به ورقه‌های رأی که بسد آن هر چهار سال یک بار این و آن را انتخاب می‌کنیم ختم نمی‌شود بلکه در معنای کسب حاکمیت مردم بر کار و سرپرست خویش در کارخانه‌ها، اداره‌ها، فروشگاهها، آزمایشگاهها و دانشگاههاست ما باید دموکراسی را از نو بسازیم، اگر بخواهیم، سوسیالیسم بیانگر جامعه‌ای خودگردان باشد.

اگر چنین در این راستا حرکت کند در مسیری قرار می‌گیرد که آن را آرمانشهر واقعی

می‌کند و می‌نویسد:

«در هشتصد صفحه‌ی این کتاب، نام مارکس تنها یکبار آن هم با لحن تحقیرآمیز ذکر می‌شود. منکیو با نقل قول از اقتصاددان اوائل این قرن آلفرد مارشال، اقتصاد را چنین تعریف می‌کند: «اقتصاد مطالعه‌ی بشر، ضمن انجام کارهای معمولی و روزمره است». چنین مطالعه‌ی پاسخگوی اموری از این قبیل خواهد بود که: «چرا گیر آوردن آپارتمان در شهر نیویورک این قدر مشکل است». یا «چرا بلیط هواپیمای دوسره چنانچه مسافر، آخر هفته را نیز در مقصد بسربرد ارزاتر از بلیط یکسره است» یا «چرا به جیم کاری برای بازی در یک فیلم این همه پول می‌دهند» او سپس ادامه می‌دهد:

«ساوکس چنین مسائلی را از نظر دور نمی‌داشت اما عقیده داشت که وظیفه علم اقتصاد توضیح و تبیین گردش چرخ جامعه بطور درازمدت است در حالی که مسائلی از این قبیل نقشی درجه دوم دارند.» نویسنده ادامه می‌دهد:

«یکی از درسهای پر اهمیت ساوکس این است که گرایش سرمایه به سوی انحصار است. پدیده‌ای که در زمان او بسیار ناپیدتر از امروز بود. که منجر به برقراری مقررات تنظیمی سختی

است؛ از چپانگک زمین گرفته تا تونی بلر، در حالیکه مارکس پیامدهای این پدیده را ۱۵۰ سال قبل پیش‌بینی کرده بود. ساوکس [در مانیفست] می‌نویسد: «ناآرامی بی‌وقفه‌ی همه شرایط اجتماعی، بی‌ثباتی و اضطراب همیشگی، عصر بورژوازی را از تمام اعصار دیگر متمایز می‌کند. هر چیز استوار ذوب و تبدیل به غبار می‌شود، هر چیز مقدس آلوده می‌گردد و انسان سرانجام وادار می‌شود؛ یا حواس جمع شرایط واقعی زندگی و روابط خویش با هم نوعش را بپذیرد».

نقادان معاصر جهانی شدن سرمایه، زبانی خشک‌تر از زبان مارکس به کار می‌برند، پیام اما همان است. زبانی که دانی رودریک Dani Rodrik

اقتصاددان دانشگاه هاروارد درباره «جهانی شدن» به کار می‌برد همان پیام مارکس را دارد اما ذکر نام مارکس برای یک استاد دانشگاه درجه اول امریکا مفید به حال شغل او نخواهد بود. (همانجا)

جان سمیدی در دنباله مقاله خود کتاب کاپیتال را با یکی از آخرین متون اقتصادی که توسط یکی از استادان دانشگاه هاروارد بنام گریگوری منکیو (G. Mankiw) نوشته شده مقایسه

قهرمانی‌های آدم‌هائی چون جورج سوروس، وارن بافت، و بیل گیت چیزی به گوش و چشمان نرسد. تباهی فرهنگ مردم در اثر انگیزه پول‌پرستی که بهترین نمونه آن محصولات هالیوود است ۱۵۰ سال پیش توسط مارکس پیش‌بینی شده بودند. او در گرو ندریسه استدلال می‌کند که هنر تولید شده در یک جامعه باز شرایط مادی آن دوره‌ی ویژه تاریخی است. هومر و

ویرژیل بازتاب دیدگاه اسطوره‌های و ساده‌انگارانه از طبیعت بودند که در عصر ماشین، راه آهن و تلگراف قابل دوام نبودند. (همانجا)

جان سمیدی سپس به محتوای مانیفست پرداخته و می‌نویسد: «پیش‌بینی‌های پیش‌رس این کتاب درباره مرگ قریب‌الوقوع سرمایه‌داری دست‌آوردهای فکری بسیار پر اهمیت‌تر این کتاب، یعنی شیوه‌های کار نظام سرمایه را پنهان می‌کند». آشکار است که نویسنده از اذعان مارکس و انگلس به پیش‌رس بودن پیش‌بینی‌های آنها در ۱۸۷۲ و اقرار مجدد انگلس در سال ۱۸۹۱ به همین مطلب اطلاع ندارد. او ادامه می‌دهد: «جهانی شدن سرمایه» از آن آهنگ‌هایی است که در این سال‌های پایانی قرن بر لبان هر کسی جاری



xalvat.com



xalvat.com

«فقیر تر شدن فقرا» در حال برگشت است. مارکس برخلاف نظر خیلی از منتقدانش - که دیدگاه او را تحریف می‌کنند - اعتقاد نداشت که در نظام سرمایه مزد کارگران هیچگاه افزایش نخواهد یافت. او اما بر این باور بود که سود سرمایه‌داران با سرعتی بیش از مزد کارگران افزایش خواهد یافت و در نتیجه کارگران نسبت به سرمایه‌داران فقیرتر خواهند شد. و این، دقیقاً آن چیزی است که در دو دهه گذشته اتفاق افتاده. مزد متوسط یک کارگر با احتساب میزان تورم هنوز از سطح ۱۹۷۳ پایین‌تر است در حالیکه سود سرمایه‌داران در همین مدت سر به آسمان کشیده است» (همانجا صفحات ۳ - ۲۵۲)

جان گسیدی در پایان مقاله خود به ساختار قدرت در نظام سرمایه‌داری غرب پرداخته و نظر مارکس را در این باره چنین تحلیل می‌کند:

«شاید استوارترین عنصر پژوهش مارکس بحث او درباره این موضوع است که در جامعه سرمایه‌داری قدرت واقعی در کجا قرار دارد. این موضوع چیزی است که با دلمشغولی اقتصاددانان با مسئله‌ی حق انتخاب مصرف‌کننده به کلی نادیده گرفته شده است. اخیراً چند نفری از اقتصاددانان به نظر مارکس برگشته‌اند.

مارکس نظراتش این است که شواهدی که مردم مجبور می‌شوند چیزی را انتخاب کنند دست کم به همان اندازه اهمیت دارد که خود عملی انتخاب کردن. (مثال آن کسی است که دزد هفت‌تیر را به شقیه‌اش گذاشته و دو راه برای انتخاب پیش روی او می‌گذارد: یا پول را تحویل بده یا جانت گرفته می‌شود). اقتصاددانان و نظریه‌پردازان زیادی به فکر تکامل تئوری قدرت افتاده‌اند. نظر مارکس این بود که سکان‌داران دولت‌های مدرن کمیته‌ای برای مدیریت امور عمومی بورژوازی هستند. مشاهده‌ی روابط نزدیک کلخ سفید با سرمایه‌داران و مبالغه‌گفتی که اینان صرف مبارزه انتخاباتی رئیس‌جمهور می‌کنند، نشان می‌دهد که مارکس، علی‌رغم بعضی اشتباهاتش خطوط بنیاتی گردش کار این نظام را بخوبی تشخیص داده است.» (همانجا)

نویسنده، مقاله‌ی خود را با این جمله به پایان می‌رساند:

«تا زمانی که نظام سرمایه‌داری ادامه دارد، خواندن کتاب‌های مارکس ارزش خواهد داشت.»

بهداری عمومی و مجانی، مالیات بر ارث، مالیات صعودی بر درآمد و غیره، این اقدامات التیام‌بخش در زمان مارکس می‌توانستند «سوسیالیسم» نامیده شوند. واقعیت این است که بسیاری از این اقدامات مواردی بودند که در مانیفست نام برده شده بودند و معلوم نیست سرمایه‌داری بدون این اقدامات چگونه می‌توانست جان سالم به در برد. تنها در ۲۰ سال اخیر است که به نام «کارآئی اقتصادی» یورش تمام عیاری به سوسیال دموکراسی آغاز گردیده است. این هجوم راست سیاسی موجب تشدید کم سابقه نابرابری به صورتی گردیده است که توسط مارکس پیش‌بینی شده بود... این تغییرات نشان دهنده‌ی سرازیر شدن بی‌سابقه‌ی ثروت از فقرا به ثروتمندان است... مارکس معتقد بود که شکاف بنیاتی در جامعه میان آثانی است که صاحب وسایل تولید یعنی کارخانجات، ماشینها و ابزار و وسایل تولید کالا از یکسو (بورژوازی) و توده‌های مردمی است که تنها ثروت قابل عرضه آنها نیروی کارشان است (پرولتاریا).

این تقسیم‌بندی ممکن است قدری شدیدتر از واقعیت باشد چرا که افراد صاحب کسب و کار خود را نادیده می‌گیرند اما تردید نمی‌توان داشت که بزرگترین برندگان در دو دهه‌ی اخیر آثانی هستند که وسایل تولید را زیر کنترل دارند یعنی سهامداران اصلی شرکتها و مدیران سطح بالای آنها. در سال ۱۹۷۸ درآمد یک رئیس (C.E.O) شرکت بزرگ ۶۳ برابر درآمد یک کارگر بود. در سال ۱۹۹۵ درآمد همین رئیس شرکت به ۱۷۰ برابر یک کارگر رسید. صاحبان اصلی سهام نیز ثروتهای عظیمی نصیب خود کرده‌اند و به این دلیل نابرابری و بی‌عدالتی شدت افزایش یافته است. طبق برآورد ادوارد وولف (E. Wolff) استاد اقتصاد دانشگاه نیویورک، ۵۰٪ کل ثروتهای مالی کشور متعلق به ۱٪ ثروتمندترین افراد آمریکائی است و ۱٪ کل این ثروت‌ها به ۱۰٪ بالای جامعه تعلق دارد. مطابق برآورد هیئت مدیره بانک مرکزی آمریکا ۶۰٪ از مردم آمریکا، هیچ نوع سهامی در شرکت‌ها (چه مستقیم چه غیر مستقیم از طریق صندوق بازنشستگی و غیره) ندارند. اکثر خانواده‌هایی نیز که صاحب سهامی هستند مجموع ارزش این سهام از دو هزار دلار کمتر است. این ارقام نشان می‌دهد که یکی از بحث‌انگیزترین نظرات مارکس یعنی تئوری

می‌گردد. این مسئله بعدها با اصلاحات تئودور روزولت و فرانکلین روزولت به اثبات رسید. اما از آن مهتر اینک در دهه‌ی اخیر شاهد موج عظیمی از ادغام شرکت‌ها در بخشهای آنچنان متنوعی بوده‌ایم که از دستگاههای ارتباط جمعی گرفته تا پزشکی و داروسازی و اسلحه‌سازی و بانکهای سرمایه‌گذاری را در بر می‌گیرد». (همانجا صفحه ۲۵۲). نویسنده پس از اذعان به اینکه تشخیص مارکس درباره انگیزه اصلی سرمایه‌دار - انگیزه سود - صحیح‌تر و عملی‌تر از انگیزه‌های پسرشده از سوی اقتصاددانان نئولیبرال است می‌نویسد:

«این دیدگاه درباره رشد اقتصادی، پس از مارکس از سوی اقتصاددانان به فراموشی سپرده شد اما در دهه‌ی ۱۹۴۰ توسط شوپنتر دوباره زنده شد... روایت مارکس از سرمایه‌داری با دیدگاه بسیاری از سرمایه‌داران معاصر نیز هماهنگ و سازگار است؛ سرمایه‌دارانی که ترجیح می‌دهند ضربه‌های شلاق را تحمل کنند اما برچسب مارکستی نخورند. بطور مثال در سالهای دهه‌ی ۱۹۸۰ جک ویش (Jack Welch) رئیس بیرحم اما بسیار مورد احترام

جنرال الکتریک که این شرکت را با تعطیل دهها شعبه‌ی تولیدی و اخراج دهها هزار کارگر و کارمند دگرگون ساخت، دلائلی را برای این کار خود ارائه می‌دهد می‌تواند به گوش هرکسی که مارکس را مطالعه کرده باشد کاملاً آشنا باشد. او در یکی از گردهمایی‌های سهامداران اصلی این انحصار غول‌آسا در سال ۱۹۸۹ می‌گوید: «حوادثی که با شتاب هرچه تمامتر به سوی ما هجوم می‌آورند چنان است که سال‌های پر حادثه دهه‌ی ۱۹۸۰ را همچون دهه‌ی تفریح کنار دریا درخواهد آورد. آنچه در پیش داریم برخوردی نوع داروینی [تنازع بقا] در هر یک از بازارهای عمده جهان خواهد بود؛ برخوردهایی که به کمپانی‌های کشورهای بازنده کوچکترین ترحمی نخواهد کرد». (همانجا) جان گسیدی سپس ادامه می‌دهد:

«در یک قرن پس از مارکس دولت‌های کشورهای صنعتی به منظور بهبود سطح زندگی کارگران دست به یک سلسله اصلاحات زدند: قوانین کار، قانون حداقل دستمزد، خدمات رفاه اجتماعی، مسکن ارزان قیمت، نظام بهداشت و